۳۰ سال از شبی که رودبار دل ایران را لرزاند، می‌گذرد

شـــوت، گل، زلـــزلـه

برای فوتبال دوستانی که در شب بازی برزیل و اسکاتلند زیر آوار جان خود را از دست دادند، این فریم آخرین فریم زندگی بود

مازیار فیروزی
ورزش

«قرمه سبزی را که خوردیم و ظرف ها جمع شد، اســـدا... خان رفت که بخوابه. پدرم بود. تلویزیون رنگی پاناســـونیک کوچک را کـــه دایی‌ام از ژاپـــن آورده بود ســـریع روشـــن کردیم. قرار بـــود برای اولین بار جام جهانی از تلویزیون پخش بشـــه. اگر می‌شد عباس و محمد و محمود و سیامک رو هم می‌گفتیم بیان خونمون، اما شب بود، مناســـبات مثل امروز نبود و فقط من و برادرم شانس این را داشتیم که برزیل و اسکاتلند را مستقیم تماشا کنیم.»

این روایت رسول است که حالا بیش از ۵۰ سال دارد. دوستی نزدیک که خیلی از اقوامش را همان شب کذایی (۳۱ خرداد ۱۳۶۹) از دست داد. حتی عباس و محمد و محمود و ســـیامک را. داغ هنوز تازه اســـت حتی اگـــر خیلی‌ها آن زلزله وحشـــتناک و ۷/۳ ریشـــتری را فراموش کنند، فوتبالی‌ها، آنها که عاشق توپ‌گرد و مستطیل‌سبز هستند، آنها که آن شب لباس برزیل را پوشـــیده بودند تا اسکاتلند را لوله کند! آنها که هر وقت حـــرف از جام جهانی و زلزله پیش می‌آید می‌زنند زیر گریه و نمی‌توانند فراموش کنند.

جایی که فوتبال و زلزله پیوندی غمناک را شکل دادند. رسول حالا زنده اســـت و وقتی از آن شب می‌گوید. دســـتانش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «ببین، موهای دســـتم سیخ شده. ببین اگر آن شب بیدار نبودیم شاید حالا زنده نبودیم. نمی‌دانم شاید قسمت بود. روزی ما به دنیا بود و فوتبال شـــد بهانه‌ای برای این‌که نه فقط من که حتی خیلی از مردم عاشق فوتبال و جام جهانی و به خصوص پخش زنده، بیدار باشند و خودشان را نجات بدهند.» رسول راست می‌گوید. خیلی‌ها دویدند و از دست زلزله فرار کردند. خیلی‌ها بقیه را که خواب بودند بیدار کردند و زیر آوار نماندند اما خیلی‌های دیگر که حتی تلویزیون رنگی هم نداشتند و مجبور بودند این حرف عباس بهروان، گزارشـــگر بازی را بشـــوند کـــه «برزیلی‌هـــا در تلویزیون‌های سیاه‌وسفید از چپ به راست می‌زنند» هرگز گل برتری برزیل در دقیقه ۸۰ بازی را ندیدنـــد. ۳۰ دقیقه از آن بازی گذشـــته بود که آنها آخرین بازی تیم محبوب‌شان، آخرین جام جهانی و آخرین فوتبال زندگی‌شان را تا این دقیقه دیدند و تمام. ۳۰ سال از آن اتفاق تلخ گذشته است اما آن شب، آن جام جهانی و آن حادثـــه از یاد میلیون‌هـــا آدم در سراســـر جهـــان نخواهد رفت؛ به‌خصوص از ذهن ایرانی‌ها، برزیلی‌هـــا و طرفدارانش و آرژانتین با مارادونا. آن ســـال برای همه آنها کابوس‌وار بود و برای ایرانی‌ها یک تراژدی، تا این داغ را تا ابد در سینه‌شان نگه دارند.

کوتی: شفیع و صالح‌نیا را برگرداندند

اسکندر کوتی یکی از گزارشگرانی بود که گمـــان می‌کردیم آن سال بازی‌های جام‌جهانی را گزارش کند. اما خودش چیز دیگـــری می‌گوید: «آن ســـال آقای شـــفیع و آقای صالح‌نیـــا اعزام شـــده بودند برای گـــزارش جام‌جهانی. اما فکر می‌کنم در میانه‌راه و پس از زلزله به ایران برگشتند. در هر صورت بنده آن بازی‌ها را گزارش نکردم و خاطره‌ای هم ندارم.»

اصلانیان: منتظر ریختن آوار بودم!

امیرحســـین اصلانیـــان بازیکن ســـابق تیم پرســـپولیس که آن ســـال در شـــمال بوده خاطـــره‌اش از شـــبی که زلزله بود را این طور تعریف می‌کند: «خوب یادم هست. به اتفـــاق خانواده شـــمال بودیم و داشـــتیم بـــازی برزیل اسکاتلند را تماشا می‌کردیم که دقیقه ۳۰ زلزله آمد. همه ســـریع آمدیـــم بیرون و منتظر تخریب خانه بودیم که نریخت. آن شب خیلی از هموطنان ما جان خودشان را از دست دادند. روح همه آنها شاد.»

هر بار که از رودبار عبور می‌کنم یاد آن فاجعه تلخ و تکان دهنده می‌افتم

امیر حاج‌رضایی: شب هولناکی بود

رضا پورعالی
ورزش

امیر حاج‌رضایی برای بسیاری از فوتبالدوستان مظهر آرامش اســـت. آن موهای سپید، آن چهره دلنشـــین و آن کلماتی که با آرام‌ترین حالت ممکن از زبان جاری می‌شـــوند، از حاج‌رضایی تصویری آرامی در ذهنها ســـاخته اســـت، اما همین مرد آرام از ناآرام‌ترین شب زندگی کاری‌اش می‌گوید؛ از شـــب زلزله رودبار و منجیل، از حضور در استودیوی صداوســـیما و آن بازی معروف برزیل و اسکاتلند.

حاج‌رضایی به عنوان کارشناس، آن شب در استودیوی صداوسیما کنار عباس بهروان نشسته بود که زمین دهان باز کرد و جان نزدیک به ۴۰ هزار ایرانی را گرفت.

آن شب هولناک

استودیویی که من و عباس بهروان قرار بود به عنوان کارشـــناس و گزارشگر بازی برزیل. اسکاتلند، در خدمت مردم باشیم در زیرزمین یکی از ساختمان‌های صداوسیما بود. خاطرم هســـت در همان نیمه اول زمین به شدت لرزید. تکان‌ها آنقدر شدید بود که تعدادی از وسایل جابه‌جا شد. در یک آن، همه چیز دگرگون شد. در پشت صحنه همهمه زیادی شنیده می‌شد اما داخل اســـتودیو کاملا غرق در سکوت و وحشـــت بود. برای چند لحظه فضای رعب‌آوری را تجربه کردیم. صحبت‌ها بر این بود که پخش مســـابقه ادامه پیدا کند یا متوقف شود که بعد از چند دقیقه دستور از سوی مدیران وقت صداوسیما آمد که پخش مســـابقه ادامه پیدا کند. با این حال لحن صدای ما کاملا تغییر کرد و قرار شد خیلی آرام، بدون شادی و بدون هیجانات مرسوم فوتبالی گزارش را پیش ببریم. در آن لحظات سنگین تمام فکرمان این بود که بالای ســـر ما روی زمین چه اتفاقی افتاده است. نه می‌دانســـتیم مرکز زلزله کجاست و نه از حال خانواده‌هایمان و مردم زلزله‌زده خبر داشتیم. شب هولناکی بود و از دست ما هم هیچ کاری برنمی آمد. ما اصلا ابعاد فاجعه را نمی‌دانستیم.

زندگی و دیگر هیچ

نمایی از فیلم «زندگی و دیگر هیچ» ساخته عباس کیارستمی-۱۳۷۰

فیلم «زندگی و دیگر هیچ» عباس کیارستمی برای من خیلی تاثیرگذار بود. مرحوم کیارستمی برای ساخت آن فیلم سفری به رودبار داشت و تماشـــای آن فیلم درک و عمق فاجعه را برای من بیشـــتر کرد. خاطرم هست روزی که تیم‌ملی در ســـال ۲۰۰۱ با نتیجه ۳ بریک به بحرین باخت، من با اقتباس از همان فیلم در پایـــان بازی به بینندگان تلویزیونی گفتم «دنیا به آخر نرسیده اســـت!» فیلم «زندگی و دیگر هیچ» برای من یک سکانس ماندگار دارد. در آن هنگامه که امدادگران در حال خارج کردن اجســـاد از زیر آوار هســـتند و همه‌جا بوی مرگ گرفته، پیرزنی کتری‌اش را می‌گذارد روی آتش تا چای درست کند و این کتری شروع می‌کند به قل‌قل کردن. در واقع این صدای جوش آمدن آب به ما می‌گوید زندگی با همه تلخی‌هایش در جریان است و در شرایطی که مرگ دارد به بدترین شکل ممکن خودش را نشان می‌دهد، همزمان فردی سالخورده، امیدوارانه به ادامه زندگی فکر می‌کند.

من به دلیل وضعیتم مرتبا باید به رشت سفر کنم. بیشتر اوقات هم با اتوبوس به رشت می‌روم. با این حال هر بار که از رودبار عبور می‌کنم یاد آن فاجعه تلخ و تکان‌دهنده می‌افتم. جای تاسف است که حالا خود عباس کیارستمی هم در جمع ما نیست.

روایت گزارشگر بازی برزیل و اسکاتلند از شبی که در رودبار زلزله آمد

بهروان: همه رفتند، من ماندم و گزارش کردم

حسین خلیلی
ورزش

عباس بهروان همان گزارشگری است که بازی برزیل و اســـکاتلند را در شبی که زلزله رودبار را لرزاند گـــزارش کرد. بهروان سال‌هاســـت که دیگر گزارش نمی کند و به گفته خودش فقط ســـتونی در یکی از روزنامه ها دارد. با او تماس گرفتیم تا از آن شـــب کذایی و از لحظه‌ای که داشت برای مردم گزارش می‌کرد حرف بزند.

جام جهانی ۹۰، بازی برزیل و اسکاتلند و زلزله رودبار، شما به خاطر دارید که آن جام را چه کسانی گزارش کردند؟

من. حتی بازی برزیل و اسکاتلند را من گزارش کردم.

پس قطعا زلزله را به خاطر دارید.

صددرصد. داشتم بازی را گزارش می کردم که فهمیدم زلزله آمده. همه کســـانی که در «رژی» (اتاق فرمان) بودند رفته بودند بیرون. اتفاقا مهمـــان برنامه ما آقای حاج‌رضایی بـــود. من مانده بودم و خودم بـــرای گرفتن یک تصمیم درباره ادامه گزارش! دو به شـــک بودم که من هم بیرون بروم یا نه؟ در نهایت تصمیم گرفتم بمانم و گزارش کنم.

و چه اتفاقی افتاد؟

زلزله در رودبار بود و تهران زیاد نلرزید. همه‌چیز که تمام شد و وقتی از اســـتودیو آمدم بیرون، تهیه‌کننده کلی من را تشویق کرد. بعدا فهمیدم اگر آن موقع اســـتودیو را ترک می‌کردم ممکن بود برای سایر مردم که در شهرهای دیگر بودند دلهره ایجاد شود.

بعد از آن وقتی فهمیدید زلزله چه خسارتی به بار آورده چه کردید؟

ناراحـــت بودم. خیلـــی از هموطنانـــم را از دســـت داده بودم و خوشحال از این‌که انسان‌های زیادی نمردند. و این به دلیل این بود که خیلی از فوتبالدوســـتان بیدار بودند و داشتند مسابقه فوتبال و جام جهانی را تماشا می‌کردند. فردای آن روز دو تا روزنامه داشتیم که از رفتار من نوشته بودند.

می‌شود گفت که این خاطره، تلخ‌ترین خاطره ورزشی شما بوده است؟

از آن بدتر هم داشـــتم. من مدام برای انجام و اجـــرای برنامه‌ها باید از اصفهان به تهران می‌آمـــدم. در یکی از همین رفت‌وآمدها تصادف شدیدی کردم و رفتم زیر تریلی. ۵۹ روز در کما بودم و آنجا بود که معجزه را دیدم.

سال‌هاست از دنیای گزارشگری فاصله گرفته‌اید. این روزها چه کار می‌کنید؟

برای یک روزنامه ورزشی نقد ورزشـــی و هنر می‌نویسم. کار اصلی من همین بوده اســـت و آنهایی که من را می‌شناسند می‌دانند که در چه زمینه‌هایی فعالیـــت می‌کردم. این روزها به خاطر کرونا در خانه هستم و کمتر بیرون می‌آیم. اگر هم کسی دعوت کند در خدمت‌شان هستم.

آخرین گزارش‌تان را به یاد دارید؟

حجم کارهای من آنقدر زیاد بوده که واقعا یادم نیســـت. حیطه گزارشگری من فقط مربوط به فوتبال نبود و وزنه‌برداری، والیبال و هندبال هم گزارش کرده‌ام. من کارشناس برنامه‌های مختلف هم بـــوده‌ام. نمی‌دانم کدام دربـــی بود اما آخرین بـــار در یکی از بازی‌های پرسپولیس و اســـتقلال به عنوان کارشناس شرکت کردم.

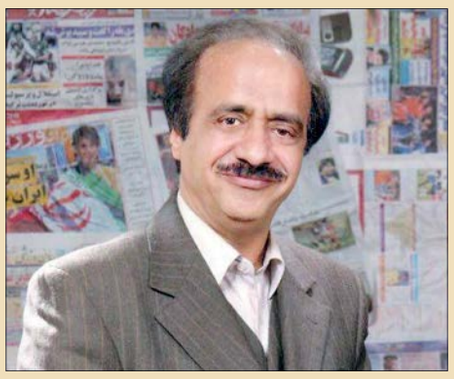

شما یکی از کســـانی بودید که همیشـــه می‌گفتید باید قدر پیشکسوتان و این گنجینه‌های ارزشـــمند را دانست. این روزها کسی قدر شما را می‌داند؟

پاسخم منفی است. چرا و به چه دلیلی؟ عرض می‌کنم. از همان موقع که ماجرای تصادف برای من پیـــش آمد خیلی‌ها آمدند و گفتند ما در خدمت هستیم اما همه رفتند و کسی نماند. کسی نمی‌پرسد حالت چطور است؟ گاهی جلوی زن و بچه‌ام خجالت می‌کشم. این هم حال و روز زندگی ماست.

در ستایش فوتبال

میثم اسماعیلی
جامعه

همزمانی ســـوگی جمعی مثل زلزله با فراغت شـــیرین و جذابی به نام جام جهانی فوتبال، تناقض عجیبی به همراه دارد. اما پیام زندگی در این دوراهی عجیب روشـــن اســـت؛ «زندگی ادامه دارد». پیامی که در فیلم «زندگی و دیگر هیچ» همچون یک شعر کوتاه به تصویر کشیده می‌شود.

قصه این است؛ ســـه روز پس از زلزله خرداد ۱۳۶۹ رودبار و منجیل، پدر و پسری از تهران به منطقه زلزله‌زده و به جست‌وجوی بابک و احمد احمدپور بازیگران فیلم «خانه دوست کجاست؟» می‌روند تا بتوانند بلکه خبری از آنها بگیرند. پرسه مرد همراه پسرش در میانه سوگواران زلزله‌زده اما همواره همراه است با شگفتی، این که انگار زندگی ساده‌تر از آنچه تصور می‌شد راهش را از خیل سوگواران باز کرده است، نشانه این تداوم زندگی در این سوگ جمعی هم در جایی از فیلم «فوتبال» است. شبیه پنجه دستی که پس از باور تماشاگران به مرگ بازیگر شخصیت اول یک فیلم تکانی می‌خورد و دل تماشاگرش را از امید می‌لرزاند. همین ســـکانس کوتاه در این فیلم همان تکان پنجه دست است که دل تماشاگرش را می‌لرزاند. نشانه زندگی، تلاش جمعی برخی از اهالی است برای برپایی آنتن تلویزیون در میانه آوارها تا شاید بتوانند شب بازی حساس برزیل. آرژانتین را ببینند. صدای دور از این سکانس به گوش می‌رسد:

-هنوز صاف نمی‌گیره. تصویر صاف نیست! یه کم دیگه یه کم دیگه بچرخ. همین خوبه همین خوبه دست نزن.

مرد سوار رنوی رنگ و رو رفته می‌شود و سراغ جوانی می‌رود که با سنگ، پای آنتن تلویزیون را سفت می‌کند و از او سوالی را می‌پرسد که پاسخش همان تلاقی مرگ و زندگی و فوتبال است.

-ببینم یه سوالی داشتم. تو این زلزله با این عزاداری شما این بساط راه انداختین عیبی نداره؟

-والا عزادار که خودم خواهر کوچیکم رو از دست دادم، سه تا بچه خواهر خودمم از دست دادم اما چکار کنیم هر چهارسالی یه بار این فوتباله، زندگیه دیگه باید تماشا کنیم! زلزله اما هر چهل سالی یه باره اونم اگر خدا بخواد.

عباس کیارستمی که سال ۶۵ فیلم خانه دوست کجاست؟ را در روستای کوکر در گیلان ساخته بود، بعدها با ساخت فیلم زیر درختان زیتون در همین مکان که فاجعه زمین‌لرزه را پشت سر نهاده بود، این سه‌گانه را که بعدها سه‌گانه کوکر (سه‌گانه زلزله) نام گرفت، تکمیل کرد.

بخشی از خاطرات مردم از جام جهانی ۱۹۹۰

احمد قنبری: رودبار و منجیل با خاک یکسان شـــد. پدرم که یک نظامی بود برای کمک به آنجا رفت و من هم با او رفتم. صبح تا شب کمک‌رسانی شب تا صبح توی یک کمپ، دیدن جام جهانی.

داوود پاداش: من سرباز آموزشـــی بودم در سیرجان. آمده بودم مرخصی. بازی برزیل واســـکاتلند بود که زلزله آمد. شب خیلی بدی بود.

وحید نژادطاهری: بازی برزیل و اسکاتلند و زلزله منجیل و رودبار و شـــوت برانکو، مدافع چپ برزیل به سر بازیکن اســـکاتلند کـــه او را گیـــج کـــرد و منجر به تعویضش شد.

محمدرضا حامـــد: جام جهانی ۹۰ برای من خاطره‌انگیز است زیرا اولین جام جهانی بود که می‌دیدم و مستقیم پخش می‌شد. در این جام جهانی بود که زلزله آمد و شاید تنها بازی که کامل ندیدم، بازی اسکاتلند و برزیل بود.

ایرج حیدری: خاطرات ســـال ۹۰ زشـــت و زیبا بـــود. چون اصالتا اهل گیلان هســـتم برایم ناگوار بود. زلزله به آن وحشـــتناکی چرا که از نزدیـــک لمس و حس کردم و این بخش زشـــت آن بود. بخش زیبـــای آن درنهایت ازدید خـــودم قهرمانی آلمان بود.

کلینزمن در کنار زلزله‌زده‌های رودبار

بعد از زلزله مرگبار رودبار، ســـتاره‌های همان جام جهانی ۹۰ به کمک مردم ایران آمدند. یکی از آن ســـتاره‌ها، یورگن کلینزمن بود که در پایان همان جام در حالی که ۳ گل زده بود، جام قهرمانی را بالای ســـر برد. کیلنزمن بعد از آن زلزله برای کمک بـــه مردم رودبار، مبلغی را اختصاص داد. ۸ ســـال بعد و در بازی تیم ملـــی ایران مقابل آلمان در جام جهانی فرانســـه، عابدزاده که کاپیتان تیم‌ملی کشورمان بود با اهدای یک تابلو، از کمک کلینزمن تشکر کرد.

شایان مصلح: کسی که خم بشود پای غم، شمالی نیست

ســـه ســـال پس از زلزله در رودبار به دنیا آمدم ولی ترکش‌های زلزله رودبار بر زندگی‌ام مانده است، در زلزله رودبار تنی چند از بســـتگانم نظیر عمه‌ام و دو تن از عموهایم را از دست دادم، پای خاله‌ام قطع شـــد و فک مادرم در این زلزله شکست. شب ســـختی برای مردم رودبار و استانم رقم خورد، هرگاه پای صحبت زلزله‌زدگان می‌نشـــینم از سختی‌های آن شـــب تاریک برایم تعریف می‌کنند، سختی‌هایی که گویی میل تمام شدن نداشت.

به‌رسم غیرت گیلانی‌ام سرم بالاست
کسی که خم بشود پای غم شمالی نیست